

## مردم سالاری نوین

اگر چه که بیشینه ی از روشن اندیشان، توده را گنهبار (مقصر) ناکامی انگارگان (ایدیولوژی) های توده ای برمی شمارند و به این گمان اند، که گویا ناآگاهی توده، انگیزه ی شکست واژگشت (انقلاب) های کارگری شده اند و تا توده آگاه نشود، نایستی به واژگشت اندیشید. ولی من بی پرده و آشکارا می گویم، که نه! توده یک پدیده ی پاک و دست نخورده است. توده به آب روانی ماند، که در جویبار زاستار (طبیعت) روان است. توده خود زاستار (طبیعت) است، که با برخورد به فرهنگ دگرگون و دگرسان می شود. چبود و سرشت فرهنگی که با توده برخورد و توده را رهبری می کند، گمارنده ی (تعیین کننده) است. این فرهنگ می تواند واپسگرا (ارتجاعی) باشد و واژگشت (انقلاب) توده را به لژنزار اسلامی بکشد و یا واژگر (انقلابی) باشد و از کشور گرسنه، ابرتوان (ابرقدرت) بسازد.

درست است، که آگاهی توده بهتر از ناآگاهی است و هر چه آگاهی اش بالا تر باشد، خوشایند و بهتر است. از نگر من، هر اندازه که توده آگاه باشد، باز هم در جنگ های آزادیبخش، شمشیر دست واژگران والاگهر (انقلابیون اصیل) است. واژگران والاگهر (انقلابیون اصیل) روشن اندیشانی اند، که با انگارگان واژگری (ایدیولوژی انقلابی) نخست خود را برتاخته (بسیج می کنند)، سپس توده را انگیزه و سازمان می دهند و رهبری می کنند. در هر همبودی (جامعه) واژگران والاگهر (انقلابیون اصیل) می توانند واژگشت (انقلاب) راه بیاندازند. واژگشت به آگاهی و ناآگاهی توده کاری ندارد.

شوربختانه، در سر راه واژگشت (انقلاب) توده ای در افغانستان دشواری های مهینی نهفته اند. یکی از این دشواری ها، گمراهی لایه روشن اندیش است. با آن که این لایه آگاه است، ولی شوربختانه خودباخته است (کمبود اعتماد به نفس دارد). این خودباختگی انگیزه آن شده است، که خودباوری (اعتماد به نفس) اش را از دست بدهد و به جای آن که خود را برتاخته (بسیج کند) و

دست به واژگشت (انقلاب) بزند، به ریسمان مردم سالاری سرمایه‌داری چنگ انداخته و به دلار امریکایی باورمند است.

دشواری دیگر در نبود رده (طبقه) کارگر است. افغانستان یک کشور نیمه «فیودالی» است. در این کشور هنوز رده‌ی به نام رده کارگر نداریم. نیروهای کاری در افغانستان کارگرگونه‌های مانند دهگانان، روزمزدوران و پیشه‌وران می‌باشند.

دشواری دیگر در نبود نفع (ملت) است. شوربختانه در این سرزمین پدیده‌ی که همه مردمان کشور را با زبان، تبار، دین و انگارگان (ایدولوژی)‌های گوناگون در بر بگیرد، نداریم! سرزمین افغانستان توده همدست ندارد، توده تکه پارچه است. جنگ ۱۲۰ ساله هم فرایند همین دشواری است.

پس از جنگ یکم جهانی که به جنگ پایان همه جنگ‌ها نامدار است و بزرگ‌ترین دودمان‌های پادشاهی آلمانی، رومی، روسی و عثمانی در این جنگ فروریختند، در بسیاری از کشورهای جهان جنبش‌های آزادیخواهی بنیادگذارده شدند، برخی از کشورها برای آزادی، برابری و دادگری (عدالت) در تکاپو بودند، پاره‌ی از کشورها به سوی مردم‌سالاری سرمایه‌داری رهگشودند و بسیاری هم برای ساختن نفع (ملت) گام‌های ارزنده گذاشتند، ولی شوربختانه کشورهای هم مانند افغانستان بودند، که تبار را به جای نفع (ملت) گرفتند و در گمراهی سرگردان شدند و اکنون هم سرگیچه از یک دیوار به دیوار دیگر می‌خورند و از یک بن‌بست به بن‌بست دیگر سربه‌در می‌آورند.

زمانی که سرزمین‌های همسایه سنگ‌تهداب آسایش را در زادگاه‌شان می‌گذاشتند، در افغانستان نخستین خشت تهداب بدبختی گذاشته شد. وارونه‌ی کشور‌های همسایه، امیرهای افغانستان یکی پس از دیگری به کژکاری و کنش‌های نا به‌هنجار دست زدند. عبدالرحمان، پدر کلان امان الله با کارکرد-های هومن‌ستیزانه (ضدبشری) برآن شد، تا آژگاه (مرکز) افغانستان را از هزارستانی‌های که مردمان بومی آن‌جا بودند، پاک‌کند. زیرا انگلیس‌ها برای

عبدالرحمان گفته بودند، که «اتحاد بین اقوام افغانستان بر ضد منافع امیر است» (غبار برگه ۴۷۴).

در دهه های شست و هفتاد ترسایی این دشواری ها سست و ناتوان تر بودند. روشن اندیشان خود و خودباور بودند، از خرد خود کار می گرفتند، سازمان داشتند و جنگ انگارگانی (ایدولوژیکی) می کردند.

پس از اناهش (تجاوز) روس ها در افغانستان و آغاز دهشت افکنی، روشن اندیشان بسیاری خروشیدند و سرکشانه برای رهایی به میدان تاختند و در برابر زورمرزان روسی و مزدوران شان تفنگ برداشتند، رزمیدند و پاسخ اناهشگران (متجاوزین) را با گلوله دادند. رزم آرای روشن اندیشان راستین، که به نام شعله ای نام دار بودند، نه تنها برای روس ها، که برای امریکایی ها هم پذیرفتنی نبود.

این روشن اندیشان واژگر (انقلابی) در سرتاسر افغانستان با گروه و دسته های خرد و بزرگ رهایی بخش، از دهکده ها به سوی شهر ها تاختند، ولی از آن جا که جنگجویان مزدور امریکایی از جنگ افزار های پیشرفته و دستمایه های افزون برخوردار بودند، ایستادگی در برابر شان دشوار بود.

روس ها و امریکایی ها، نیروی چپ را در افغانستان چنان سرکوب کردند، که زمانی روس ها ارتش شان را کشیدند، تنها و تنها سرسپردگان مسلمان امریکایی به درون افغانستان به جا مانده بودند!

باری، اکنون زمان آن رسیده است، که روشن اندیشان افغانستان لختی درنگ کنند، دیگر تباری نیندیشند، دیگر به دلار باورمند نباشند (ایمان نیاورند)، هسته سازی کنند، خود را سازمان دهند و مرز های دوستی و دشمنی را بازشناخته و آشکار سازند. از خرد خود کار بگیرند و در کاربرد آن به گفته ی کانت دلیری ورزند. در برابر خود و مردم پاسخور باشند.

از آن جا که جنگ های کیشی و تباری توده را تکه پارچه و آسیب پذیر ساخته است، باید روشن اندیش در آغاز کار بردبار باشد، با توده آشتی آمیز برخورد کند، ولی همواره روشنگری کند و در برابر فرمانروایان (حاکمان) از مشت

بسته کاربگیرد و دارای گزیرش (عزم) پایدار باشد. روشن‌اندیش واژگر باید خویشکار (وظیفه‌شناس) باشد و بداند، که بیرون‌آوردن مردم از بن‌بست و دست‌یافتن به آزادی، کار و پیشه‌ی اوست. روشن‌اندیش باید کسانی را که به بی‌راهه رفته‌اند، به راه راسته کند و بر روی ناامیدان دری بگشاید.

روشن‌اندیش واژگر باید سازشکاران و همسازان با مردم‌سالاری سرمایه‌داری را از خواب بردگی بیدار کند و آگاه سازد، که ددمنشی (توحش) امریکایی به سود افغانستان نیست. روشن‌اندیش باید با یک نگرش دانشیک (علمی) به این پدیده بنگرد و برای بنیادگذاران یک جنبش روشن‌اندیشی پاد (ضد) امریکایی سرتاسری بکوشد.

سازشکاران و همسازان باید بدانند، که گرایش‌های هومن (انسان) ستیز، کیش‌پرستی و تبارگرایی، دست‌افزار فرسوده‌ی امریکای جهان‌خوار است، بیش از نیم سده کهنه است و دیگر خریدار ندارد.

سازشکاران و همسازان مردم‌سالاری سرمایه‌داری باید بدانند، که پشتیبانی از تبارگرایی، همبود و سرزمین را به ژرفای نابودی می‌کشد و سرانجام تبارگرایی به فاشیزم می‌انجامد. هر تبارگرایی که لگام شهرآزمان (دولت) را در دست بگیرد، ناگزیر به زدایش تبار‌های دیگر می‌شود. تبارگرایی و فاشیزم دادباخته (محکوم) به شکست‌اند. کسی که خواسته باشد، در یک سرزمین فرمان براند و کشوردار شود، نیاز به پشتیبانی مردمی و فرهنگ والا دارد. تفنگ در جنگ‌های بخش‌کارساز است، ولی در کشورداری کارساز نیست! پیروزی از آن کسی است، که توده‌ای بیاندیشد و از فرهنگ پیشرفته برخوردار باشد.

پس باید روشن‌اندیش از نیروهای تبارگرا و به ویژه فاشیزم دوری بجوید و ارزش‌های فریبنده و دروغین را دگرگون سازد. هرکس که جانشینی به این ارزش‌ها نداشته باشد، به بن‌بست می‌رسد و ناگزیر است، که خودفروشی یا خودکشی کند.

روشن‌اندیش واژگر باید ناگزیر است، که ارزش‌های نوینی جایگزین ارزش‌های کهنه و فرسوده سازد و به پدیده‌های نوینی که نیازهای مردم را

برآورده سازند، دست یابد. همبود و سرزمین افغانستان نیاز به یک دگرگونی بنیادین دارد. جنگ های چهل ساله این سرزمین را چنان به ژرفا فرو برده است، که این سرزمین نه تنها به یک دگرگونی ساستاریک (سیاسی) و سرایداشتیکی (اقتصادی)، بسا که به یک دگرگونی بنیادین فرهنگی نیاز دارد. برای رسیدن به آماج، باید واژگران (انقلابیون) یک راه دراز و دیرپا را بپیمایند. برای گذشتن از این راه و رسیدن به آماج، بایستی آماده‌ی پیکار باشند.

برای رسیدن به یک افغانستان آزاد و مردم‌سالار نوین، باید دست به پیکار خستگی‌ناپذیر بزنند، زیرا آماج شان تنها سرنگونی و سرکوبی فاشیزم و دست‌یافتن به یک افغانستان آزاد نیست، آن‌ها باید این سرزمین را از نگاه سرایداشتیکی (اقتصادی) به خودبسندگی برسانند، فرهنگ پسمانده و پوسیده اش را خانه‌تکانی کنند و سنگ‌تهداب یک فرهنگ نوین و هومنیک (انسانی) بنیاد نهند.

واژگران باید در افغانستان فرهنگی بسازند، که بازتاب دهنده‌ی ساستار (سیاست) و سرایداشتیکی (اقتصاد) افغانستان باشد. فرهنگ نوین این سرزمین باید هنایش (تاثیر) به سزایی روی ساستار (سیاست) و سرایداشتیکی (اقتصاد) بگذارد. به این چم که فرهنگ نوین رهنمایی ساستار (سیاست) و سرایداشتیکی (اقتصاد) این سرزمین باشد.

همان‌گونه که سازمان‌های واپس‌گرایانه (عناصر ارتجاعی) فرهنگ باستانی و امروز افغانستان را نمی‌توان از ساستار و سرایداشتیکی (سیاست و اقتصاد) باستانی مردم افغانستان جدا کرد، فرهنگ نوین این سرزمین را هم نمی‌توانیم از ساستار و سرایداشتیکی (سیاست و اقتصاد) نوین جدا سازیم. فرهنگ نوین افغانستان بازتاب ساستار و سرایداشتیکی (سیاست و اقتصاد) نوین افغانستان خواهد بود. برای رسیدن به مردم‌سالاری نوین، بایستی واژگران نخست با زورمرزان (متجاوزین) درآویزیند و بنیاد شان را براندازند. سرانجام، باید روشن‌اندیش واژگر پس از پیاده و نهادینه کردن مردم‌سالاری

نوين، برای نغان (ملت) سازی گامبردارد و افغانستان تباری را به یک  
افغانستان مردم سالار نوین و از آن همه برساند.

ناصر چکاوک

۱۷،۰۹،۲۰۲۰

هامبورگ

---